

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سجده

در کتاب مصباح الشریعه فصلی هم به سجود اختصاص دارد.

مبحث سجده در کتاب مصباح الشریعه^۱

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» امام صادق عليه السلام فرمودند: «مَا خَسِرَ وَاللَّهِ تَعَالَى قَطُّ مَنْ آتَى بِحَقِيقَةِ السُّجُودِ وَ لَوْ كَانَ فِي عُمُرِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً»^۲. اینجا باید نکته‌ای را عرض کنم. اولاً امام معصوم برای اثبات درستی حرف خود نیاز به سوگند ندارند. دیگر اینکه گاهی قسم به ماه و خورشید مانند آن است؛ از جمله سوگندهایی که در قرآن وجود دارد: «وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَيْهَا؛ وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلِيهَا»^۳؛ اما گاهی قسم جلاله است؛ مانند: «وَ اللَّهُ تَعَالَى». وقتی امام معصوم عليه السلام چنین سوگندی می‌خورند، می‌خواهند اهمیت فوق‌العاده‌ی نکته‌ای را که در پرتو سوگند بیان می‌کنند، نشان دهند. حضرت فرمودند: «مَا خَسِرَ وَاللَّهِ تَعَالَى»: به خدای متعال سوگند! کسی که در همه‌ی عمر خود موقف شد، ولو یک‌بار، به حقیقت سجود دست پیدا کند و یک سجده‌ی حقیقی به جا آورد؛ زیان کار نیست؛ او سود برده و عمرش نافع بوده است. «وَ مَا أَفْلَحَ مَنْ خَلَا بِرَبِّهِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الْحَالِ شَبِيهَاً بِمُخَادَعِ نَفْسِهِ [بِمُخَادَعِ لِنَفْسِهِ] غَافِلاً لَهَايَا [غَافِلٍ لَهَا] عَمَّا أَعَدَّ اللَّهُ تَعَالَى لِلْسَّاجِدِينَ مِنْ

۱. "مصباح الشریعه" کتابی در زمینه‌ی عرفان است که یکی از شاگردان امام صادق عليه السلام براساس آموزه‌های ایشان، آن را تألیف کرده است و مؤلف آن شناخته شده نیست.

۲. امام صادق عليه السلام، مصباح الشریعه، ص ۹۱ و مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۱۳۶ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۸۲.

۳. سوره‌ی شمس، آیه‌های ۱ و ۲.

البشر [مِنْ أَنَسٍ] العاجِلِ وَ راحَةَ الأجلِ»؛ حضرت فرمودند: و کسی که در چنین حالت و وضعیتی (که بالاترین نقطه‌ی نماز و نزدیکترین نقطه‌ی عبد به خدای متعال سجده است؛) حواسش جای دیگر، نزد کس دیگر و بی‌توجه به خدا بود؛ به فلاح نرسید. گویا او خود را گول می‌زند و به خودش خدعه می‌زند که حالت سجده‌کننده را گرفته است؛ اما حواسش جای دیگری است و پیش خدا نیست. چنین فردی غافل، لاهی و در لهو و بطالت است. آنچه را که خدای متعال از شادمانی‌های بزرگ، آنس با خود در دنیا و راحتی در قیامت، برای سجده‌کنندگان حقیقی تدارک دیده است، نمی‌داند و از آنها محروم است.

برای ساجدان در همین دنیا شادمانی، مزده‌های بزرگ و یا آنس با خدا، و در قیامت، راحتی جاودانه تدارک دیده شده است. این فرد از چنین چیزی غافل است؛ گویا با اینگونه سجده کردن، خود را گول می‌زند و محروم می‌کند و به خویشتن خدعه می‌زند.

«و لا بَعْدَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَبَدًا مِنْ أَحْسَنَ تَقَرُّبِهِ فِي السُّجُودِ»؛ و کسی که در حالت سجده تقربش به خدای متعال شایسته و نیکو بود و در سجده‌ی خود به زیبایی تقرب جست، ابداً از خدای متعال بُعد و فاصله نگرفت. چنین فردی هرگز از خدا دور نخواهد بود؛ بلکه به او نزدیک است. «و لا قَرَبَ إِلَيْهِ أَبَدًا مِنْ أَسَاءِ أَدْبِهِ وَ صَبَّحَ حُرْمَتَهُ بِتَغْلِيْقِ قَلْبِهِ بِسِوَاهُ فِي حَالِ السُّجُودِ»؛ و کسی که ادب سجود را به‌جا نمی‌آورد؛ در حال سجده بی‌ادبی می‌کند و حرمت سجده را با مشغول بودن قلب خود به غیر خدا تزییع و تباه می‌کند، ابداً به خدا نزدیک نمی‌شود و به او راه نمی‌یابد. متقابلاً شخصی هم که ادب سجده را مراعات می‌کند و در حال سجده دلش پهلوی خداست، هرگز از خدا بُعد و دوری نخواهد داشت. لذا امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَأَسْبَغُ سُبُجُودَ مُتَوَاضِعٍ لِلَّهِ ذَلِيلٍ عَلِمَ أَنَّهُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ يَطْوُهُ الخَلْقُ وَ أَنَّهُ رُكْبٌ مِنْ نُطْفَةٍ يَسْتَفْذِرُهَا كُلُّ أَحَدٍ وَ

در سرّ و دیگری در روح ما است؛ لذا باید همه‌ی وجود ما سجده کند. اینکه فقط بدن من به حال سجده درآمد؛ این سجده نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای متعال این سجده‌ی ظاهری را قرار داد، تا حقیقت سجده در قلب، سرّ و روح تو ایجاد شود.

همین‌جا خدمتتان عرض کنم، گرچه در کتاب‌ها و بحث‌های دیگری که نوشته‌ام و خدمتتان گفته‌ام؛ عرض کرده‌ام؛ شریعت راه رسیدن به طریقت و طریقت پل وصول به حقیقت است. صوفی‌هایی که می‌گویند: ما به حقیقت واصل شده‌ایم؛ شریعت و طریقت را لازم نداریم؛ یا ما اهل طریقت شده‌ایم؛ لذا لازم نیست احکام شریعت را مراعات کنیم؛ خیلی به بیراهه رفته‌اند. همین رفتارها، مانند خم شدن و پیشانی به خاک نهادن است که کم‌کم در درون ما نفوذ می‌کند و آن حالات را در درون ایجاد می‌کند.

در روانشناسی بر دو اصل تأکید می‌کنند: یکی اصل سرایت و دیگری اصل وراثت. اصل سرایت برون‌زدن خصوصیات درونی ماست؛ یعنی انسانی که بینش خاصی دارد، آن بینش نوعی روحيات را در او ایجاد می‌کند؛ روحيات نوعی خلقيات را در پی می‌آورد و در نهایت خلقيات او را به رفتارهایی می‌کشاند؛ یعنی از درون به بیرون سرایت می‌کند. اصل دوم، وراثت است. اصل وراثت می‌گوید: وقتی انسان رفتاری را زیاد تکرار کند، کم‌کم ملکه‌ی روحی آن رفتار، در درونش شکل می‌گیرد و خلق و سجیه‌ای در او شکل می‌گیرد. مثلاً کسی که زیاد به فقرا و نیازمندان کمک کند، کم‌کم خلق و خوی سخاوت. سپس روحيات بلندی در او ایجاد می‌شود؛ و به تدریج بینش و معرفت او تأثیر می‌پذیرد. یعنی رفتارهای ظاهری، ویژگی‌هایی را در درون فرد به ارث می‌گذارد.

در مورد احکام شرعی‌یی که امر شده انجام دهید، نیز همین نکته مدّ نظر شارع بوده است. کسانی که خیال می‌کنند همه‌ی دین همین رفتارهای ظاهری، خم و راست شدن، این الفاظ را گفتن و این رفتارها را انجام دادن است، هم بیراهه رفته‌اند. نه؛ این پوسته و قشر است. دین لبّ و مغزی دارد؛ منتهی^۱ رسیدن به آن لبّ و مغز به همین قشر و پوست نیازمند است. از همین راه است که می‌توان به آن روحيات رسید و به آن خلقيات و معارف راه پیدا کرد. لذا اگر کسی طالب وصول به حقیقت و علاقه‌مند به سلوک در طریقت است، برای او راهی جز گام نهادن در مسیر شریعت وجود ندارد. این خیلی اشتباه است که ما بگوییم: ما دیگر اهل طریقت شده‌ایم و دیگر لازم نیست احکام شرع را مراعات کنیم. دین بدون شریعت خاصیت ندارد. شاید این مثال را یک‌بار خدمتتان زده‌ام: اگر شما پوست گردویی را بشکنید و در خاک بکارید، نمی‌روید؛ اما اگر گردویی را با پوست در خاک بکارید، چندی بعد می‌روید؛ یک درخت ستر می‌شود و گردوی زیادی هم به‌بار می‌آورد. احکام شرع پوسته‌ی دین، و حقیقت دین، باطن آن است؛ اما حقیقت بارور و بالنده نمی‌شود؛ رشد نمی‌کند و ثمر نمی‌دهد؛ مگر هنگامی که بر روی آن، پوسته‌ی شریعت باشد. مغزی که پوسته روی آن نباشد، می‌پوسد؛ آفت می‌گذارد و حشرات آن را می‌خورند. مثلاً وقتی مغز گردو، بادام و امثال اینها را از پوست درمی‌آورند، در معرض آسیب است؛ اما وقتی در پوست است، ممکن است سالیان سال هم سالم بماند. باطن دین هم هنگامی که در پوسته‌ی احکام شرع باشد، سالم می‌ماند. این یک مطلب در پرانتز بود که عرض کردم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا این سجده‌ی ظاهری را برای این قرار داد، که به باطن سجده راه پیدا کنید؛ قلب، سر و روحتان ساجد شود و حقیقت سجود در جان شما شکل بگیرد.

سپس فرمودند: «فَمَنْ قَرَّبَ مِنْهُ بَعْدَ عَنِّ غَيْرِهِ [بَعْدَ مِنْ غَيْرِهِ]» هرکس به خدای متعال نزدیک شود، از غیر خدا دور می‌شود و فاصله می‌گیرد. این واقعیتی است. کسی که به خدا نزدیک شود، نقطه‌ی مقابل آن را ترک کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه راجع به دنیا و آخرت مثالی فرمودند: «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدَوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ»؛ دنیا و آخرت دو دشمن ضدّ هم و دو راه مقابل هم هستند. «فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا»؛ کسی محبت دنیا را به دل راه دهد، بغض و کینه‌ی آخرت در دلش ایجاد می‌شود. «وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»؛ دنیا و آخرت همچون مشرق و مغربند. بعد فرمودند: «وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا»؛ کسی که بین این دو راه طی می‌کند؛ یعنی بین مشرق و مغرب و بین دنیا و آخرت، «كَلِمًا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنْ الْآخِرِ»؛ هر قدر به یکی از این دو نزدیک می‌شود، همان قدر از دیگری دور می‌گردد. کسی که به خدا نزدیک می‌شود، در حقیقت از غیر خدا فاصله می‌گیرد که به خدا نزدیک می‌شود.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَمَنْ قَرَّبَ مِنْهُ بَعْدَ عَنِّ غَيْرِهِ [بَعْدَ مِنْ غَيْرِهِ]»؛ کسی که به خدا نزدیک شود، از غیر خدا دور می‌شود و فاصله می‌گیرد. «أَلَا تَرَى [أَلَا تَرَى] فِي الظَّاهِرِ أَنَّهُ لَا يَسْتَوِي حَالُ السُّجُودِ إِلَّا بِالتَّوَارِي عَنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَ الْإِحْجَابِ [وَ الْإِحْجَابِ] عَنْ كُلِّ مَا تَرَاهُ الْعَيْوُنُ» حضرت فرمودند: نمی‌بینید که در ظاهر هم همین‌طور است. فرد به حال سجده نمی‌رود مگر درحالی که از دیدن چیزهای دیگر فاصله می‌گیرد. وقتی شما سر به سجده

می‌گذارید، غیرخدا را نمی‌بینید؛ دیگر دنیا، صحنه‌ها، منظره‌ها و آدم‌ها را نمی‌بینید. شما این حالت را در سجده ظاهری می‌بینید. فرمودند: همان‌طور که وقتی در سجده‌ی ظاهری سر به سجده می‌نهد، غیری را نمی‌بینید؛ اگر باطنتان هم سجده کند و حقیقت سجود در باطن شما محقق شود، در زندگی غیرخدا را نمی‌بینید. به قول شاعر:

مردان خدا پرده‌ی پندار درینند یعنی به جهان غیرخدا هیچ ندینند

اگر باطن شما سجده کند، دیگر غیرخدایی نمی‌بینید. همان‌طور که وقتی ظاهر و بدنتان سجده می‌کند، چشم ظاهرتان چیزی را نمی‌بیند. حضرت فرمودند: «كَذَلِكَ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَمْرَ الْبَاطِنِ» همان‌طور که این سجده‌ی ظاهری را دیدید، خدای متعال امر باطن را هم همین‌گونه اراده کرده است. یعنی باطن سجده را هم این‌طور به‌جا بیاورد. وقتی که در سجده هستی، غیری را نبین؛ فقط خدا را ببین و لاغیر.

سپس فرمودند: «فَمَنْ كَانَ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقًا فِي صَلَاتِهِ بِشَيْءٍ دُونَ اللَّهِ فَهُوَ قَرِيبٌ مِنْ ذَلِكَ الشَّيْءِ بَعِيدٌ عَنْ حَقِيقَةِ مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُ فِي صَلَاتِهِ» کسی که در نماز قلبش دنبال چیزی غیرخداست؛ دنبال دنیا و هرچیز غیرخداست، حتی دنبال آخرت و بهشت است و دل و دلبستگی‌اش به غیر-خداست؛ چنین شخصی به آن چیز نزدیک و از حقیقتی که در نماز مدنظر خدا بوده، دور است. وقتی در نماز دل او پیش پولش است، به پولش نزدیک است. حقیقت نماز که برای نزدیکی به پول نبود؛ برای نزدیکی به خدا بود. او از آن حقیقت دور و به دنیا، به غیرخدا و به ماسوی‌الله، نزدیک است. «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي حَوْفِهِ»^۴ امام صادق

۴. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴.

ﷺ فرمودند: خدای متعال در قرآن فرمود: خدا در سینه‌ی هیچ‌کس دو قلب و دل قرار نداد. هرکس یک دل دارد و هر دل هم می‌تواند پهلوئی یک دلبر باشد. اگر دنیا دلت را برد؛ دلت پیش خدا نیست و اگر دلت پیش خدا بود؛ دنبال دنیا نیست.

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَطَّلِعُ [لَا أَطَّلِعُ] عَلَى قَلْبٍ عَبْدٍ فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ الْإِخْلَاصِ لِطَاعَتِي لَوْحِي وَابْتِغَاءِ مَرْضَاتِي إِلَّا تَوَلَّيْتُ تَقْوِيَهُ وَ سَيَاسَتَهُ وَ تَقَرَّبْتُ مِنْهُ» امام صادق ﷺ علاوه بر آن آیه، به حدیثی قدسی از پیامبر اکرم ﷺ نیز استناد کردند و فرمودند: پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند؛ خدای عزوجل می‌فرماید: به قلب بنده‌ای توجه نکردم، که با آن توجه، به این امر پی‌ببرم که او اخلاص در طاعت مرا دوست می‌دارد، و اینکه دوست دارد فقط به خاطر خود من و جلب رضایتم، عبادت و طاعت به‌جا آورد، نه می‌خواهد پیش خلق خودنمایی کند؛ نه می‌خواهد کاسبی آخرت کند و حوری و قلمان به‌دست بیاورد؛ بلکه فقط به خاطر اینکه من گفته‌ام، اطاعت می‌کند؛ توجه و نظر نکردم به قلب بنده‌ای که بینم حبّ اخلاص در قلب او هست یعنی اینکه دوست دارد خالص باشد. (خالص بودن، مقام بالاتری است؛ اما همین که دیدم دوست می‌دارد خالص باشد) و دوست دارد رضایت مرا حاصل کند، فقط برای خشنود کردن من کار می‌کند؛ کاسبی آخرت هم نمی‌کند؛ نه برای گریز از جهنّم و نه برای به‌دست آوردن بهشت، بلکه قصدش تنها رضایت من است؛ بنده‌ای را که این‌طور باشد، ندیدم؛ مگر اینکه من خدا اداره‌ی امور، سیاست و مدیریت زندگی او را به‌دست گرفتم؛ خود من قوام‌بخشی به کارهای او را تحت کنترل گرفتم؛ خود من به او نزدیک و با او صمیمی شدم. وقتی دیدم در قلب بنده‌ی من محبت اخلاص هست و

می‌خواهد فقط به قصد رضایت من، طاعت و عبادت من را به‌جا بیاورد، خودم کارهای زندگی را عهده‌دار شدم و به او نزدیک و با او صمیمی شدم.

اما در نقطه‌ی مقابل خدای متعال فرمود: «وَمَنْ اشْتَغَلَ فِي صَلَاتِهِ بِغَيْرِي»؛ اما کسی که در نمازش مشغول غیر من است، مثلاً «اللَّهُ أَكْبَرُ» می‌گوید و به بازار می‌رود؛ جنس می‌خرد؛ می‌فروشد؛ چک می‌گیرد؛ سفته می‌دهد؛ چک‌ها را به حساب می‌گذارد؛ چک‌ها برگشت می‌خورد؛ چک‌ها را به‌اجرا می‌گذارد؛ طرف را دستگیر می‌کند و به زندان می‌اندازد؛ پولش را وصول می‌کند و آن‌گاه می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». این نماز او. «وَمَنْ اشْتَغَلَ فِي صَلَاتِهِ بِغَيْرِي»؛ کسی که در نماز خود مشغول و به یاد غیر من است، یاد زن و بچه‌اش، خانه‌اش، ماشینش، تجارت‌خانه یا پست مدیریت دولتی‌اش، سمت دستگاه قضایی و پست قضاوتش و هرچیز غیر من است؛ «فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِنَفْسِهِ» این فرد خود را مسخره کرده و استهزاء می‌کند. این چه نمازی است؟ نماز برای ارتباط برقرار کردن با من بود؛ برای این بود که او به یاد من باشد. قرآن فرمود: «اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۵؛ نماز را به‌جا بیاور که یاد من باشی. این فرد در نماز به یاد دنیا و غیر من است. او خودش را با این‌طور نماز خواندن مسخره کرده است. «اسْمُهُ مَكْتُوبٌ [مَكْتُوبٌ اسْمُهُ] فِي دِيْوَانِ الْخَاسِرِينَ»^۶ چنین نمازگزاری جزء خسارت‌زدگان است و نام او در دفتر زیان‌کاران ثبت شده است.

^۵ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

^۶ شریف‌رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۳، ص ۴۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۱۲۹ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲،

شروع فرمایش حضرت این بود که به خدا کسی که در عمر خود توانست ولو یکبار حقیقت سجده را ادا کند، خسارت نکرد. شصت، هفتاد و یا هشتاد سال عمر کرد و در تمام عمر خود یک سجده‌ی حقیقی به جا آورد. فرمودند: اگر کسی به یک سجده موفق شود که در آن حقیقت سجود را به جا بیاورد، از عمر خود ضرر نکرده است؛ اما در پایان فرمایش خود، در مورد نقطه‌ی مقابل، فرمودند: کسی که در نمازش مشغول غیر من است، نام او در دیوان خاسران و زیان کاران ثبت می‌شود.

این فرمایش امام صادق علیه السلام نکته‌های بسیار تأمل برانگیزی دارد. حقیقت خلوت با خدای- متعال این است که انسان غیر را ترک کند. اگر سجده‌گاه، خلوت‌ترین نقطه‌ی انس با خدای متعال است، لازمه‌ی چنین خلوتی ترک غیر است و این غیر فقط دیگران نیستند؛ خود من هم هستم؛ من که مشغول سجده‌ام؛ اگر خودم را هم می‌بینم، این حائل است. به قول شاعر:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ، از میان

برخیز

وقتی توجه تو به خودت است، توجهت به خدا نیست. فرض کنیم دنبال پول، پست و مقام؛ تجارت‌خانه؛ اداره؛ زن و بچه، ماشین و امثال اینها نیستی؛ اما حواست به خودت است و خودت را می‌بینی. این خودبینی ضخیم‌ترین و بزرگترین حجاب است. به قول شاعر:

مادر بت‌ها بت نفس شماست چون که آن بت مار و این بت اژدهاست

وقتی انسان به خودش مشغول می‌شود، از حق غافل می‌شود. او از حق غافل است؛ چه برسد به اینکه با خدا خلوت کرده باشد. خلوت کردن یعنی غیری حضور ندارد و فقط با او هستیم؛ اما کسی که مشغول خودش است، اصلاً خدایی حضور ندارد. او فقط مشغول خود است. چقدر فاصله است بین اینکه فقط خدا باشد، با اینکه اصلاً خدا نباشد و من مشغول خودم و غیر باشم.

سجده‌ی حقیقی‌یی که حضرت فرمودند: اگر کسی در عمر خود یک سجده‌ی حقیقی به-جا بیاورد. سجده‌ی حقیقی عمق تواضع و فروتنی در پیشگاه خداست؛ مرتبه‌ی تام فنا و نیستی در محضر حق و نتیجه‌ی یقین و شهود است. یعنی سجده‌ی کسی که فنا، نیستی، فقر و ذلت مطلق خود را در محضر حق شهود کرد و از غیرخدا، چه خودش و چه دیگران، به‌طور مطلق منقطع شد. «الْهِيَ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»^۷ کمال انقطاع پیدا کرد و به نقطه‌ای رسید که عجز، ضعف، فقر و نیستی خود را در برابر عظمت، قیومیت، جلال و جبروت خدای متعال دید. چنین کسی می‌تواند به حقیقت سجده نائل شود. حقیقت سجده برای اهل شهود، اهل یقین و کسانی است که حجاب‌ها از جلوی چشم آنها کنار رفته است و حقیقت هستی را می‌بینند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرضه داشتند: «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»^۸ خدایا! همه‌چیز را آن‌طور که حقیقتاً هست، به من نشان بده؛ نه این‌طور که ظاهراً خودشان را به من نشان می‌دهند. حقیقت نیستی همه‌چیز و قائم بودنشان به

^۷ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۷۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۹۹ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه.

^۸ صدرالدین شیرازی، شرح‌اصول‌الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰ و مجلسی، شرح‌فقیه، ج ۸، ص ۴۳۰ و ابن‌ابی‌جمهور، عوال‌الثالی، ج

۴، ص ۱۳۲. در جزوه‌ی دعا‌های قنوت هم که خدمتتان داده‌ایم، این جمله‌ی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود داشت.

قیومیت حقّ متعال را به من نشان بده. اگر کسی به اینجا برسد، موفق می‌شود سجده‌ی حقیقی را انجام دهد و اگر کسی در عمر خود یکی از این سجده‌ها را به‌جا آورد، همین یک سجده‌ی حقیقی برای دنیا و آخرت او کافی است و برای چنین انسانی نمی‌توان تصوّر زیان و خسران کرد؛ چون اگر فرد به چنین سجده‌ای موفق شود، خدا او را رها نمی‌کند؛ بلکه از او دستگیری می‌کند؛ خودش تولّی امور او را به‌دست می‌گیرد و محال است چنین کسی در دایره‌ی قلمرو نفوذ شیطان قرار بگیرد. شیطان غلط می‌کند که بخواهد به حریمی وارد شود که خدا تولّی او را به‌دست گرفته است.

به‌عکس آن، اگر نمازگزار در حال سجده که محلّی است که باید غیر را ترک کند؛ ترک غیریت را ابراز کند و انانیت و خودبینی خود را دور بیندازد؛ قلب او به غیرخدا مشغول باشد، این شخص خودش را گول نمی‌زند؟ انسان منافقی نیست؟ بگذارید بی‌پرده‌تر حرف بزنم. نفاق یعنی کسی به‌ظاهر چیزی را ابراز کند که در باطنش آن نیست. کسی که ظاهر او سجده می‌کند، اما باطنش حقیقت سجده را ندارد؛ این عین نفاق و دورویی است. پناه می‌بریم به خدا از مکرهای شیطان و نفس و از چنین خذلان، خواری، خسران، زیان و رسوایی‌یی که فردای قیامت ظهور می‌کند و همین الآن هم در محضر ربوبیت آشکار است.

در آن عبارات، حضرت فرمودند: پاداش عاجل و فوری اهل سجده‌ی حقیقی، اُنس با خدای متعال است. اُنس مربوط به وقتی است که برای عبد تجلّی تام واقع می‌شود. در سجده چنین حقیقتی در دسترس است و الاّ اُنسی حاصل نمی‌شود. حلاوت اُنس با محبوب به این معنی است که در دنیا شیرینی اُنس با خدا را می‌چشد. در همین دنیا به-

خاطر اینکه دائماً مانوس با محبوب خود، خدای متعال است؛ زندگی و کام جانش شیرین است. این شیرینی، جذابیت همه‌ی شیرینی‌ها را در کام او از رونق می‌اندازد و در برابر حلاوت و انس با خدا، چیزی در کامش شیرینی و جذابیت ندارد. اگر هنگامی که دهان شما پر از عسل است، یک نان شیرینی در دهانتان بگذارید، هیچ احساس شیرینی می‌کنید؟ کسی که کامش با حلاوت انس خدای متعال شیرین شد؛ شیرینی پول، مقام، نام، شهرت، لذت و شهوت در کام جان او از مزه می‌افتد و چنین کسی از حجاب‌ها نجات پیدا می‌کند؛ مورد لطف خاصّ حضرت حقّ قرار می‌گیرد و در آخرت هم خدای متعال او را به دیدار خود نائل می‌کند.

حالت «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ؛ اِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»^۹ را که برای ساجد واقعی است؛ به دوست‌داران اخلاص وعده داده است. این خیلی قشنگ است. به کسی وعده داده است که به‌راستی دوست داشته باشد خالص باشد؛ نه اینکه هنوز مخلص نشده است؛ بلکه ولو هنوز مخلص هم نشده است. مخلص یعنی وجود او خالص باشد. مخلص یعنی در عمل خود غیرخدا را قصد نکرده باشد. او نه تنها مخلص نیست (مقام مخلص بودن بسیار بلند است)؛ مخلص هم نیست که فقط عملش خالصانه باشد؛ یعنی کسی که نه وجود او کامل خدایی باشد و نه عملش خدایی است؛ حتی به اینجا هم نرسیده است؛ بلکه حبّ اخلاص دارد؛ به‌راستی دوست دارد که اخلاص داشته باشد. به چنین شخصی وعده داده شده است؛ لذا انسان امید پیدا می‌کند.

^۹. سوره‌ی قیامة، آیه‌های ۲۲ و ۲۳.

مقام مخلصین مقام بلندی است؛ حتی مقام اخلاص هم مقام بزرگی است و ما از آن محروم هستیم. ما کجا و صحبت کردن راجع به مقام اخلاص! اخلاص یعنی محرکت غیر-خدا نباشد. به راستی چند تا از کارهای ما برای خداست؟ حتی کارهای عبادیمان، ترک معصیت و انجام طاعاتمان هم برای خود و منفعت خودمان است. یا می‌خواهیم برکاتش زندگی دنیوی ما را بگیرد؛ یا ثواب‌هایش آخرت ما را آباد کند و یا می‌خواهیم به کشف و کرامات راه پیدا کنیم. همه‌ی اینها کاسبی برای خود است؛ برای خدا نیست. به راستی چند تا کار برای خدا کرده‌ایم؟ مثل صراف‌ها، نقادها و طلافروش‌ها که محک یا تیزاب دارند و خلوص را می‌سنجند؛ اعمال همه‌ی عمرمان را محک بزنیم. می‌توانیم در خلوت با خود این کار را بکنیم و ببینیم آیا یک عمل خالص انجام داده‌ایم که محرکمان منفعت خودمان، چه منفعت دنیوی و چه منفعت اخروی، نبوده باشد و آن کار را فقط به خاطر اینکه خدا خشنود شود، کرده باشیم؟ چند تا کار فقط به خاطر رضایت و خشنودی خدا کرده‌ایم؟ این است که عرض می‌کنیم اخلاص هم کجاست؟ چه برسد به خلوص! خلوص برای کسی است که غیرخدا در وجودش نیست. نه فقط در کارهایش؛ بلکه اصلاً در وجودش غیرخدا نیست؛ از خود خالی و از خدا پُر است. خلوص برای مخلصین است. حتی اخلاص که فقط عمل انسان خالص باشد، هم کجا وجود دارد؟ اما این جمله‌ی حضرت به ما امید می‌دهد؛ می‌گوید: همین که دوست داری اخلاص داشته باشی، باز هم راه داری. منتهی! انسان به راستی اخلاص را دوست داشته باشد.

تلاش کنیم اگر اخلاص نداریم، لااقل محبّ و دوست دار اخلاص باشیم؛ که اگر این هم نباشد، همان طور که حضرت فرمودند: خودت را استهزاء و مسخره کرده‌ای؛ «مَنْ الْمُسْتَهْزِئِينَ».

امثال بنده که گمشده‌ی وادی ضلالت و سرمست از جام غفلت است، کجا و نماز اهل معرفت کجا و سجود حقیقی که اهل دل در نماز به آن مشغولند، کجا؟ این است که انسان خود را مضطر می‌بیند و می‌گوید: خدایا! ما کجاییم! یک عمر ولو اینکه نمازخوان هم بوده‌ایم، شرمنده‌ی نمازهایی هستیم که خوانده‌ایم! خدایا! به‌خاطر سجده‌هایی که کرده‌ایم ما را ببخش! به‌خاطر نمازهایی که خوانده‌ایم ما را ببخش! کجای اینها نماز بود؟ انسان حقیقت نماز را درک کند و بعد ببیند نمازی را که مشغول آن است، چیست؟ لذا انسان پیش خدا مضطر می‌شود؛ درمی‌ماند و می‌گوید: خدایا! نمی‌توانم. یک عمر تقلاً کردم، نتوانستم. وقتی با همه‌ی وجود به نتوانستم رسید و در درگاه خدا مضطرّ شد، در آن هنگام «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ الشُّوْءَ»^{۱۰}. وقتی اضطرار خود را دریافت و دید یک عمر خیالش این بوده که نمازخوان است و حالا وقتی محک می‌زند، می‌بیند: ای داد بیداد! این کارهایی که من کرده‌ام کجا و حقیقت نماز کجا! آن وقت همه‌ی وجود او به لرزه می‌افتد که خدایا! من فردای قیامت چگونه پیش تو سر بلند کنم؟ چطور بخواهم وارد صف اهل نماز، مصلّین شوم؟ اینکه من مشغول آن بودم، کجا نماز بود؟

^{۱۰}. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۶۲.

امیدواریم این حالت اضطرار سبب شود، خداوند از بنده‌ای که این حقیقت را یافت و به این اضطرار راه پیدا کرد، دستگیری کند. از خدا مدد بطلبیم. امیدواریم خدای متعال از ما هم دستگیری کند و الاّ که ما خیلی دست خالی هستیم. چیزی نداریم برای اینکه بگوییم، خدایا! ما بنده بودیم؛ ما بندگی کردیم. کجا بندگی کردیم؟ این است که انسان با این حال خسارت زدگی، تهیدستی، زیان دیدگی و ورشکستگی به تقصیر، سرش را روی خاک می‌گذارد. این هم سجده‌ای است که به اصل خلقت او برمی‌گردد؛ یعنی خاک بودم؛ لذا سرم را روی خاک گذاشتم. خدایا! باز هم همان خاک هستیم. انسان ذلّ عبودیت، مسکنت و تهیدستی در پیشگاه حقّ متعال را یاد کند و از ولی النعم خود که خدای متعال است، طلب کند که خدایا! ما خراب کردیم؛ اما اسم تو جابر است (یکی از اسماء خدا جابر است. «یا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسِیرِ»^{۱۱}). جابر یعنی کسی که (خراب‌کاری‌ها را) جبیره، ترمیم و جبران می‌کند؛^{۱۲} خدا جبار^{۱۳} و جابر است؛ یعنی جبیره و ترمیم می‌کند. خدا شکسته‌بند ماهری است). خدایا! ما شکسته‌ایم. هیچ چیز سالمی نداریم. در تمام عمر دو رکعت نمازمان سالم نیست؛ اما خدایا تو جابری. تو بیا جبران کن. این عبادات شکسته‌بسته‌ی ما را خودت ترمیم کن. ما اسیر حجاب‌ها هستیم؛ حجاب‌های نورانی که هیچ، اسیر حجاب‌های ظلمانی هم هستیم. درگیر نفس، شهوت، غضب، حبّ دنیا و هزارویک رذیله‌ی

^{۱۱}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۹۴ و کنعمی، مصباح، ص ۲۵۷ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای جوشن کبیر.

^{۱۲}. راغب، مفردات، ص ۱۸۳ و قرشی‌بنائی، قاموس، ج ۲، ص ۲ و حسینی‌زبیدی، تاج‌العروس، ج ۶، ص ۱۶۰.

^{۱۳}. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳.

اخلاقی هستیم. خدایا درگیر شرک هستیم. غیر خدا را کاره می‌دانیم و به فلان پارتی امید می‌بندیم که فلان جا کارمان را انجام دهد. از فلانی می‌ترسیم که نکند یک‌وقت با ما درگیر شود. غیر خدا را در عالم مؤثر می‌دانیم. خدایا! اصلاً ما کجا هستیم؟ ما کجا و حقیقت توحید و بندگی تو کجا! همان‌طور که در روایات وجود دارد، شیطان در تمام رگ و پوست ما جاری است^{۱۴}. خدایا به جز تو پناهی نداریم. اگر تو دست ما را بگیری و ما را نجات بدهی، امیدی به نجات هست و الاً خدایا! یک عمر همه‌ی زورهایمان را زدیم و نتوانستیم؛ همه‌ی تلاش‌ها، تقلّاه‌ها و سیر و سلوک‌ها را کردیم؛ به خلوت و ذکر مشغول شدیم؛ چله‌نشینی‌ها داشتیم؛ همه کار کردیم؛ آخر نشد، خدا!

بحث جداگانه‌ای خدمتتان کرده‌ایم که تمام اوامر الهی برای این است که انسان تا جان و توان دارد، در انجام آن تلاش کند و در آخر به نقطه‌ی "نشد" برسد؛ چون یک‌وقت همین‌طوری با لفظ می‌گوییم نشد؛ این تمام‌عیار نیست؛ اما یک‌وقت همه‌ی زورمان را می‌زنیم؛ آخر از نفس می‌افتیم و می‌گوییم نشد. در دعاهای ماه رمضان، در اوّل دعای ابوحمزه‌ی ثمالی^{۱۵} بود: «یا رَبِّ؛ یا رَبِّ؛ یا رَبِّ». در مفاتیح نوشته بود تا نَفَس داری تکرار کن. یک معنای تا نَفَس داری این است که به‌قدری بگو: «یا رَبِّ» تا نَفَس تمام شود و دیگر نتوانی بگویی. سپس برای جمله‌ی بعدی نَفَس تازه کن و بخوان. ولی معنای عمیق‌تر آن این است که تا نَفَس، جان و قدرت داری بگو: «یا رَبِّ»؛ وقتی از نَفَس افتادی؛

^{۱۴}. کینی، کافی، ج ۸، ص ۱۱۳ و مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۶۳ و بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۲۷۸.

^{۱۵}. سیّدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۶۷ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۸۲ و محدّث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال‌سحرهای-

ماه‌رمضان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی.

دیدنی نشد؛ عمر تمام شد و به هیچ‌جا نرسیدم؛ غرق در گناه و آلودگی هستی و در هزارویک نوع حجاب اسیری؛ در آن هنگام است که از نفس می‌افتی و مضطر می‌شوی و خدا دستگیری می‌کند. خدا مُجیب المُضطر^{۱۶} است و دستگیری می‌کند. به خدا می‌گوییم: خدایا! ما با همه‌ی این نقص و کاستی‌هایمان، العیاذ بالله قصد نداریم شما و اوامر شما را استهزاء کنیم. خدایا درست است نماز ما نماز نیست و خودمان را مسخره کرده‌ایم؛ اما حداقل این است که قصد استهزاء تو را نداریم. ما چه کسی و چه چیزی هستیم که بخواهیم در برابر فرمانروای جهان هستی، قصد استکبار، خودبزرگ‌بینی و استهزاء داشته باشیم! ولی خدایا نمی‌فهمیم. جهل ما را سندی برای بخشیدن ما قرار بده. بگو اینها نمی‌فهمند.

پیغمبر اکرم ﷺ بارها این کار را کردند. ظاهراً یکی از مواردش در داستان جنگ اُحد است. وقتی مسلمان‌های به اسم، مسلمان و در واقع، اهل جاهلیت، پیغمبر ﷺ را در میدان اُحد تنها گذاشتند؛ دشمن ایشان را احاطه کرد؛ پیشانی و دندان حضرت سنگ خورد و شکست و چهره‌ی رسول الله ﷺ پر از خون شد؛ هر کس دیگری آنجا بود، نفرین می‌کرد؛ هم مشرکین را که تا یک‌قدمی کشته شدن رسول الله ﷺ جلو آمده بودند و هم یاران سست‌عهدی را که به اسم صحابه‌ی رسول الله ﷺ با پیغمبر ﷺ به جنگ آمده بودند؛ اما برای اینکه جان خود را به سلامت به‌درببرند، پا به فرار گذاشته بودند و حضرت را در دل دشمن تنها گذاشته بودند؛ اما پیغمبر ﷺ اهل نفرین نبودند. گفتند: «اللَّهُمَّ

^{۱۶}. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۶۲.

اغْفِرْ لِقَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^{۱۷}: خدایا! قوم مرا ببخش. اینها نمی فهمند؛ یعنی نفهمی را مدرک قرار دادند برای اینکه خدا ببخشد. ما هم بگوییم: خدایا! ما را ببخش، ما نفهمیدیم. هنوز هم نمی فهمیم. اگر تو ما را نجات ندهی، راهی به نجات نداریم.

روایت عجیبی از امام باقر علیه السلام است. حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ عليه السلام»: خدای متعال به حضرت داوود پیامبر علیه السلام وحی کرد. «أَنْ أَتَيْتَ عَبْدِي دَانِيَالَ»؛ ای داوود! پیش بنده‌ی من دانیال برو. «فَقُلْ لَهُ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ؛ فَإِنَّ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ»؛ به او بگو: تو معصیت مرا به‌جا آوردی و تو را بخشیدم. برای بار دوم معصیت مرا مرتکب شدی و تو را بخشیدم و برای بار سوم معصیت کردی، باز هم تو را بخشیدم. اگر برای بار چهارم معصیت کنی؛ تو را نخواهم بخشید. داوود! برو این حرف را از جانب من به دانیال بزن. «قَالَ عليه السلام»: امام باقر علیه السلام فرمودند: «فَاتَاهُ دَاوُدُ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا دَانِيَالَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ؛ فَإِنَّ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ»؛ داوود علیه السلام نزد دانیال آمد و به او گفت: ای دانیال! من پیام‌آور و رسول و فرستاده‌ی خدای متعال در نزد تو هستم. خدا مرا پیش تو فرستاده است و به تو می‌فرماید: ای دانیال! تو معصیت من را به‌جا آوردی؛ من تو را بخشیدم، دوباره معصیت کردی؛ باز هم تو را بخشیدم، برای بار سوم مرتکب معصیت شدی و باز هم تو را بخشیدم، اگر برای بار چهارم مرتکب معصیت شوی، تو را نخواهم

^{۱۷}. مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۱۶۷ و سیدبن طاووس، الاقبال بالاعمال الحسنه، ج ۱، ص ۳۸۴ و حلی، نهج‌الحق، ص ۳۰۸.

بخشید. «قَالَ لَهُ دَانِيَالُ قَدْ بَلَغْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ»؛ دانیال به حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای پیامبر خدا! تو پیام خدا را به من ابلاغ کردی. خیلی هم ممنون از شما؛ و از داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ جدا شد.

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ قَامَ دَانِيَالُ»؛ وقتی سحر شد، دانیال از خواب بلند شد و در خلوت سحری «و نَاجَى رَبَّهُ» شروع کرد به مناجات با پروردگار خود.

«قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ: أَنِّي قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنِّي إِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي»؛ در سحر مشغول مناجات با خدا شد و گفت: پروردگار من! داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبرت آمد و از جانب تو به من خبر داد که من معصیت تو را مرتکب شدم و تو مرا بخشیدی؛ برای بار دوم معصیت کردم؛ باز هم بخشیدی و برای بار سوم مرتکب معصیت شدم؛ باز هم مرا بخشیدی و اگر من برای بار چهارم معصیت کنم؛ تو من را نخواهی بخشید. خدایا! داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین پیامی برای من آورد. «فَوَ عَزَّتْكَ لِأَعْصِيَتِكَ؛ ثُمَّ لِأَعْصِيَتِكَ؛ ثُمَّ لِأَعْصِيَتِكَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لِي»^{۱۸}؛ خدایا به عزت خودت قسم! معصیت تو را خواهم کرد؛ معصیت تو را خواهم کرد؛ معصیت تو را خواهم کرد؛ مگر اینکه تو دست مرا بگیری و مرا از گناه کردن نگهداری. خدایا! ما هم عرض می‌کنیم زورمان به خودمان نمی‌رسد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۸}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۳۶ و مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۳۶۱ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۷.